

خواجهگان چشت

سیرُ الاقطاب

(مجموعه زندگی نامه‌های مشایخ چشتیه)

تألیف شیخ‌الله دیه بن شیخ عبدالرحیم چشتی
(۱۰۳۶ هجری)

مقدمه، تصحیح، فهرستها و توضیح از:

دکتر محمدسرور مولایی

شناسنامه: چشتی، الله ديه بن عبدالرحيم، قرن ۱۱ ق.
عنوان و نام پديدآور: خواجگان چشت، سیرالقطاب: (مجموعه زندگي
 نامه‌های مشايخ چشتيه) / تأليف ديه بن شيخ عبدالرحيم چشتي: مقدمه،
 تصحيح و فهرستها از محمد سرور مولايي.
مشفصات نشر: تهران: علم، ۱۳۸۶.
مشفصات ظاهري: ۳۰۳ ص.
شابک: 964-405-708-2
يادداشت: فيبا
يادداشت: نمايه.
عنوان ديگر: مجموعه زندگي نامه‌های مشايخ چشتيه
موضوع: چشتيه.
موضوع: چشتيه. سرگذشتنامه.
موضوع: عارفان. سرگذشتنامه.
شناسنامه افزوده: مولائي، محمد سرور، - ۱۳۲۴، مصحح.
ده بندي کنگره: ج ۹ ص ۸ / BP۲۹۰
ده بندي ديوي: ۲۹۷/۸۷۴
شماره کتابشناسي ملي: ۳۴۱۶۷-۸۵

نشر علم

خواجگان چشت

(مجموعه زندگي نامه‌های مشايخ چشتيه)

تأليف شيخ الله ديه بن شيخ عبدالرحيم چشتي

مقدمه، تصحيح، فهرستها و توضيح از:

دکتر محمد سرور مولايي

چاپ اول، ۱۳۸۵

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

حروفچيني: گنجينه

ليتوگرافي: کوثر

چاپ: چاووشگران نقش

خيابان انقلاب - بين خيابان فخررازي و دانشگاه شماره ۱۳۵۸ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۲-۷۰۸-۴۰۵-۹۶۴-964-405-708-2 ISBN

فهرست مطالب

پیش‌گفتار مصحح	هفت - بیست و دو
دبیاچه مؤلف	۵۳
۱- ذکر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب	۱۱-۵
۲- ذکر خواجه حسن بصری	۲۰-۱۲
۳- ذکر شیخ عبدالواجد بن زید	۲۶-۲۰
۴- ذکر خواجه فضیل بن عیاض	۳۰-۲۶
۵- ذکر ابراهیم بن ادهم	۴۷-۳۱
۶- ذکر خواجه حذیفه مرعشی	۵۰-۴۷
۷- ذکر شیخ هبیره بصری	۵۲-۵۰
۸- ذکر شیخ ممشاد دینوری	۵۷-۵۲
۹- ذکر خواجه ابواسحاق شامی	۶۰-۵۷
۱۰- ذکر شیخ ابواحمد چشتی	۶۶-۶۰
۱۱- ذکر شیخ ابومحمد چشتی	۷۳-۶۶
۱۲- ذکر خواجه یوسف چشتی	۷۹-۷۳
۱۳- ذکر خواجه مودود چشتی	۹۱-۷۹
۱۴- ذکر حاجی شریف زندنی	۹۵-۹۱
۱۵- ذکر خواجه عثمان هارونی	۱۰۲-۹۵

- ۱۶- ذکر خواجه معین الدین حسن سجزی ۱۰۲-۱۰۹، ۱۲۴-۱۴۳
- ۱۷- ذکر شیخ عبدالقادر جیلانی ۱۰۹-۱۲۴
- ۱۸- ذکر خواجه قطب الدین بختیار کاکلی ۱۴۳-۱۶۳
- ۱۹- ذکر شیخ فریدالدین شکرگنج ۱۶۳-۱۷۹
- ۲۰- ذکر خواجه علاء الدین علی احمد صابر ۱۷۹-۱۸۶
- ۲۱- ذکر خواجه شمس الدین ترک ۱۸۷-۱۹۹
- ۲۲- ذکر شیخ جلال الدین کبیر الاولیا ۱۹۹-۲۱۸
- ۲۳- ذکر شیخ احمد عبدالحق رودلوی ۲۱۸-۲۲۵
- ۲۴- ذکر شیخ بهرام بیدولوی ۲۲۵-۲۲۸
- ۲۵- ذکر شیخ نظام سنامی ۲۲۸-۲۲۹
- ۲۶- ذکر خواجه شبلی ۲۲۹-۲۳۰
- ۲۷- ذکر خواجه عبدالقدوس ۲۳۰-۲۳۱
- ۲۸- ذکر خواجه عبدالکبیر اولیا ۲۳۱-۲۳۲
- ۲۹- ذکر شیخ عثمان زنده پیر ۲۳۲-۲۳۴
- ۳۰- ذکر شیخ نظام الدین ۲۳۴-۲۳۵
- ۳۱- ذکر شیخ عبدالسلام شاه اعلیٰ ۲۳۵-۲۵۵
- ۳۲- واقعه شیخ الله دیه ۲۵۵-۲۵۶
- فهرست ها ۲۵۷-۳۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش‌گفتار

سده‌های سوم تا پنجم هجری دوران شکوفایی، رواج و قبول عرفان و تصوف اسلامی در خراسان است. ظهور مشایخ بزرگ و پدید آمدن خانقاه‌های متعدد در شهرها و قصبه‌های خراسان، از این رونق و رواج نشان دارد. سلسله‌های مختلف طریقت و انشعاب در آن به دلیل گسترش و رونق عرفان و تصوف و افزایش پیروان و مریدان غالباً در همین دوره بوده است. با گسترش دین مبین اسلام در شبه قاره هند و گرویدن مردمان آن قلمرو پهناور به آیین اسلام و روی کار آمدن حکومت‌های اسلامی در آن دیار (لاهور ۴۹۲ و دهلی ۶۰۲ هجری) نه فقط حاکمان از شمار خاندان‌های حکومتگر خراسان و ممالیک آنان بودند بلکه زبان فارسی دری نیز که زبان دین و دانش و سیاست و ادب و فرهنگ و عرفان و زبان دوم تمدن اسلامی بود، به عنوان زبان رسمی این حکومت‌ها و زبان اول اسلام در آن سرزمین تا قرن‌ها باقی ماند.

اگر در آغاز کار عمال دولتی و لشکریان و خداوندان مشاغل دیوانی و مبلغان دینی از شمار کسانی بودند که در مراکز حکومتی مستقر می‌شدند و به حکم کار و پیشه در آن سرزمین می‌ماندند، در دوره‌های بعدی گروه‌های مختلف مردم از عالمان دینی، دانشی مردان، شاعران، نویسندگان، صوفیان، قلندران تا بازرگانان و

خداوندان حرفه‌ها و پیشه‌ها به آن سرزمین مهاجرت کردند. این مهاجرت‌ها غالباً از روی میل و اراده انجام می‌شد، اما در سده هفتم با هجوم لشکریان مغول، خراسان و ری و جبال و عراق و برافتادن حکومت‌ها و برهم خوردن نظام‌های اجتماعی و سنن فرهنگی و... سیل مهاجرت‌های اجباری به نواحی امن از جمله هندوستان آغاز گشت و پس از آن علی‌الخصوص با توجه به حرمت داشت و قدرشناسی پادشاهان و امرای هند از علما و دانشمندان و مشایخ طریقت و شاعران و نویسندگان و هنرمندان و صاحبان پیشه‌های گوناگون، جاذبه‌های مهاجرت به هند نیرومندتر گشت و در دوره ظهیرالدین بابر و جانشینان او به اوج خویش رسید.

از میان فرقه‌های متعدد صوفیه و مشایخ آنها که به سرزمین هند مهاجرت کرده بودند، سلسله‌های چشتیه اجمیر و سهروردیه ملتان قدمت و اهمیت بیشتر دارد تا آنجا که گفته‌اند نسب غالب سلسله‌های صوفیان هند به این دو می‌رسد. چشت که از توابع هرات می‌باشد در سده‌های چهارم و پنجم هجری مانند سایر نواحی خراسان از مراکز مهم و فعال تصوف بوده است و به دلیل ظهور مشایخ بزرگی چون ابواسحاق چشتی، ابو محمد ابدال چشتی و جانشینان و خلفای آنان و به دلیل خاک جای پیران، شهرت داشته است چنان که امروز نیز به دلیل انتساب یکی از سلسله‌های مهم عرفان، یعنی چشتیه به آن ناحیه اهمیت دارد.

مؤلف «سیرالاقطاب» که خود به این سلسله نسبت و ارادت دارد، زندگی‌نامه و احوال و اقوال پنج تن از مشایخ چشت را در تألیف خویش آورده است که همگی اهل این ناحیت بوده‌اند: خواجه ابواسحاق چشتی، خواجه ابواحمد چشتی، خواجه ابومحمد بن احمد چشتی، ناصرالدین خواجه ابویوسف چشتی و خواجه مودود چشتی.

خواجه ابواسحاق که براساس اطلاعات منابع، نخستین این پنج تن است، مرید و خلیفه ممشاد دینوری است. ممشاد ابواسحاق را خواجه چشت لقب داد و او را برای تعلیم و ارشاد به چشت فرستاد و از آن‌گاه باز جانشینان او خواجهگان خوانده می‌شوند و پس از آنها نیز لقب خواجه به تمام پیران و مشایخ طریقت چشتیه اطلاق

می‌شود. در باب دادن لقب خواجه به مشایخ چشتیه پس از این توضیح داده خواهد شد.

کهن‌ترین منبعی که در آن از چشتیان یاد شده است طبقات‌الصوفیه پیر هرات خواجه عبدالله انصاری و مقامات اوست. مولانا جامی اطلاعات این دو منبع را در نفحات‌الانس، نقل کرده است. اطلاعات طبقات‌الصوفیه و مقامات درباره چشتیان از این قرار است:

۱- «وگفت (خواجه عبدالله انصاری) پیشین کسی که موی در پای من مالید، احمد چشتی بود که وقتی بر سر بازار پیلوران، در سرای ریض، فرامن رسید با بوسعید معلّم که به نزدیک تربت شیخ ابواسحاق شهریار در گور است به پارس. القصة الی آخرها. ایشان با یکدیگر در مناظره بودند که مریدمه یا مراد؟ چون فرامن رسیدند گفتند آنک حاکم آمد. من گفتم: لأُمْرِیدَ وَ لأُمْرَادَ وَ لا خَبْرَ وَ لا اسْتِخْبَارَ وَ لا حَدَّ وَ لا رَسْمَ وَ هُوَ الْکَلِّ بِالْکَلِّ. آن بوسعید مرفعی داشت سپید، بینداخت و بانگی چند بکرد و برفت و چشتی در پای من افتاد و موی سپید در پای من می‌مالید.» (طبقات‌الصوفیه ۲۲)

۲- «وگفت که احمد چشتی گفت که بوسعید مالینی گفت که با حامد دوستان در مرو بردگان نشسته بود، سقاء بیامد، آب فراوی داد. ساعتی آب در دست نگاه داشت. سقاء گفت ای شیخ چرا آب بنه می‌خوری؟ گفت مگسی آب می‌خورد. صبر کردم تا وی آب بخورد که دوستان او به زحمت چیزی نخورند.» (طبقات‌الصوفیه ۶۲۵)

۳- «کسی فراچشتیان گفت: هرگز میان شما نثار و ناخوشی و خلاف نبود؟ جواب دادند که ما با یکدیگر فزونی نزییم، یعنی نباشیم پیوسته تا از یکدیگر سیر نگردیم.» (طبقات‌الصوفیه ۶۰۴)

۴- «شیخ‌الاسلام (خواجه عبدالله انصاری) گفت من هیچکس ندیده‌ام قوی‌تر در طریق ملامت و تمام‌تر از احمد چشتی و چشتیان همه چنان بودند، از خلق بی‌باک و در باطن سادات جهان. سه بار به سیر بادیه رفته بود و بازگشته که از خود در آن اخلاص تمام‌تر ندیده بود. همه احوال ایشان با اخلاص و ترک ریا بود. هیچگونه

سستی روا نداشتندی در شرع، تا به تهاون چه رسد...

شیخ الاسلام گفت که من هیچکس ندیده‌ام به‌دیدار و فراست چون برادر احمد چشتی. وی خدمت من کردی و مرا تعظیم داشتی و من در فهندز مجلس می‌کردم و از مجلسیان من کسی بود که با وی صحبت داشتی و سخنان من وی را بازگفتی. وی می‌گفت که این دانشمند شما از کوی ماست. خدای داند که از آن سخن وی در دل من و سر من چیست؟ یعنی از طمع. و آن سخن وی مرا مایه‌ایست. پس از آن مرا دعوت کرد. همه دنیای خود بر من پاشید و پس از آن در سرما و برف به‌نیادان شدیم و وی مرا بیرد و سرکار ما از آنجا بود.» (نفحات الانس ۳۴۱-۴۳۰)

۵- «بونصر سوهانگر از یاران چشتی است و وی صاحب فراست عظیم بود. و آن وقت که به‌نیادان رفتیم زمستان بود و شصت و دو تن از مشایخ نواحی همه آنجا جمع آمده بودند. چهل و اند روز من سخن می‌گفتم ایشان را و بسط و افشای علم حقیقت، اول از آنجا بود.» (نفحات الانس ۳۴۱)

۶- مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی ذیل عنوان شیخ احمد چشتی و برادر وی خواجه اسماعیل توضیحی دارد که قابل تأمل است: «شیخ احمد چشتی غیر ابواحمد ابدال است زیرا که وی متقدم است و شیخ الاسلام وی را ندیده بود و غیر از خواجه احمد مودود است زیرا که وی متأخر است و شیخ الاسلام را ندیده.»
مجموع اشارات بالا را چنین می‌توان خلاصه کرد:

۱- چشتیان گروه و جمعی کثیر بوده‌اند که مشایخ و پیروان‌شان صفاتی داشته‌اند و بدان‌ها شناخته می‌شده‌اند.

۲- پیر هرات پیش از رفتن به‌نیادان با آنها ارتباطی نداشته است.

۳- کسی از مجلسیان پیر هرات، سخنان او را برای شیخ اسماعیل چشتی نقل می‌کند و او به‌دیدار خواجه عبدالله می‌آید و او را دعوت می‌کند و دنیای خود را براو می‌پاشد، با وی به‌نیادان می‌رود (۴۲۵ هجری) و چهل و اند روز برای گروهی از مشایخ که شصت و دو تن بوده از علم حقیقت سخن می‌گوید.

۴- ازین پس با چشتیان ارتباط می‌یابد و آنان به‌ویژه شیخ احمد چشتی و خواجه

اسماعیل چشتی او را بسیار تعظیم می‌کنند و حرمت می‌دارند و خواجه اسماعیل او را خدمت می‌کند.

۵- خواجه عبدالله تأثیر آن اشارت خواجه اسماعیل را در حیات بعدی خود بسیار مهم می‌داند و در واقع سخن خواجه اسماعیل را نوعی پیشگویی در حق خود می‌داند و طمع می‌دارد که آن سخن تحقق یابد.

۶- گردآمدن مشایخ نواحی در یک جای و چهل و اند روز سخن حقیقت شنیدن و وجد و سماع کردن و مهمانی دادن.

۷- خواجه عبدالله جوان بوده است و شیخ احمد و خواجه اسماعیل چشتی در سنین پختگی.

۸- پیرو شیوه ملامتی بودن شیخ احمد چشتی و دیگر مشایخ چشت. عدم اعتنای آنان به نظر مردم و ترک ریا و کوشیدن در اخلاص و پایبندی به شرع.

۹- شیوه سلوک و دیدار چشتیان با یکدیگر و به دور ماندن آنان از تقار و ناخوشی با پیروی از این روش.

۱۰- درستی قول جامی در باب شیخ احمد و خواجه اسماعیل چشتی. سال درگذشت خواجه ابواحمد ابدال که جزئیات سرگذشت او در سیرالاقطاب آمده است و تا حدودی با مطالب نفحات الانس مطابقت دارد ۳۵۵ هجری است و همچنین سال ولادت خواجه مودود چشتی که سرگذشت او نیز به تفصیل در نفحات الانس و سیرالاقطاب آمده است ۵۰۷ هجری است و چنان که می‌دانیم خواجه عبدالله انصاری در سال ۳۹۶ زاد و در ۴۸۱ درگذشت.

از میان این اشارت، آنچه در شماره ۸ ذکر کرده‌ایم بسیار پراهمیت است. از این اشارت خواجه عبدالله انصاری برمی‌آید که شیخ احمد چشتی و دیگر مشایخ چشت، شیوه ملامتی داشته‌اند و در این شیوه چنان کامل بوده‌اند که خواجه عبدالله سخت‌گیر و نکته‌سنج، تمام‌تر از احمد چشتی در این طریق نمی‌شناسد و می‌افزاید که چشتیان همه چنان بوده‌اند از خلق بی‌باک و در باطن سادات جهان. همه احوال آنان با اخلاص و به دور از ریا بود در شرع هیچگونه سستی روا

نمی‌داشتند تا چه رسد به تهاون. اهمیت این اشارت در باب چشتیان آن‌گاه روشن می‌شود که به نقد و داوری سختگیرانه پیر هرات در مورد کسانی که ملامتی بودن را با تهاون به‌شرح یکی می‌پنداشته‌اند توجه کنیم.

«شیخ الاسلام گفت که مذهب ملامت نه آن است که بر شریعت نیایی که ملامت آن است که بر نفس خود نیایی و خود را قبول ننگاری. ملامت آن بود که به‌وی حرمتمی کاری کند تا او را ملامت کنند. ملامت آن بود که در کار الله از خلق بی‌باک بود و سرّ خود آن را می‌گوشد و که کردار تو به‌توریا شود و سخن تو به‌تودعوی شود، آن‌گاه سرهنگ بی» (طبقات الصوفیه ۱۲۱)

«سیرت و کار ایشان بر این قیاس بود. اکنون قوم اباحت و تهاون شرع و زندقه و بی‌ادبی و بی‌حرمتمی بردست گرفته‌اند که ما ملامتینیم! باش تا فردا شود.» (طبقات الصوفیه ۱۲۲)

در تعالیم مشایخ چشت در دوره‌های بعد بر فروتنی، خود را از دیگران کمتر دیدن و با اهل فرق و پیروان ادیان دیگر نشست و خاست کردن تأکید شده است. به‌نظر می‌رسد یکی از دلایل قبول و رغبت مردم به مشایخ چشتیه علی‌الخصوص در هند و به‌طور اخص در دوره شیخ فریدالدین شکرگنج که القاب فراوان او که یک‌صد و یک بوده است (۱۰۴-۱۰۳) به این محبوبیت دلالت دارد، همین راه و روش مشایخ چشتیه بوده است.

آخرین شیخی که از وجود او در چشت خبر داریم، خواجه احمد بن مودود بن یوسف چشتی است که شرح مختصری درباره او در سیرالاقطاب ذیل خلفائ^۱ خواجه مودود چشتی آمده است و با آنچه که در نفحات الانس آمده است، جز در زبان و عبارت اختلافی ندارد. خواجه احمد بن مودود در سال ۵۷۷ هجری درگذشته است.

در سلسله اقطاب چشتیه پس از خواجه مودود، خلیفه او حاجی شریف زندنی (زندى) مسند نشین طریقت شد. از فرار گفته الله‌دیه «سلسله علیة العالیة چشتیه ما با ذات با برکات او انتظام یافت» (۹۰) اما از چگونگی این انتظام اطلاعی نمی‌دهد. در

بخش زندگی نامه او نیز اشارتی در این باب وجود ندارد. وی اهل چشت نبوده است. به این ترتیب او نخستین غیرچشتی است که سجاده‌نشین این سلسله می‌شود.

هارون نام قصبه‌ای است از قصبات نیشابور، جانشین حاجی شریف زندنی، خواجه عثمان هارونی است. بیشترینه احوال او از گفته مرید و خلیفه او خواجه معین‌الدین سجزی نقل شده است. شیخ عثمان هارونی از شمار کسانی است که پیش از حمله مغول به هندوستان رفت و در عهد شمس‌الدین التتمش (۶۳۳ هجری) در دهلی ساکن شد و در همانجا درگذشت، اما کسی که این طریقه را در هند گسترش داد، خلیفه او خواجه معین‌الدین حسن سجزی چشتی است که به دستور پیر و مراد خویش و طی واقعه‌ای به رفتن هند مأمور شد. معین‌الدین نخست در اجمیر خانقاهی بنیاد نهاد و از اجمیر به بسط و ترویج طریقت چشتیه و تعلیم و ارشاد مریدان پرداخت. آوازه او بسیار زود به نقاط دیگر از جمله دهلی رسید و مریدان و هواداران بسیار یافت. از این دوره به بعد طریقه چشتیه از پرطرفدارترین، مهم‌ترین و پرنفوذترین طریقت‌های عرفانی در هند شد.

در تاریخ طریقه چشتیه، پس از خواجه معین‌الدین، خواجه قطب‌الدین بختیارکاکای اوشی و شیخ فریدالدین شکرگنج، مشایخ و خلفای پیش از خواجه نظام‌الدین اولیا می‌باشند که سلسله چشتیه با خلفا و جانشینان او ادامه می‌یابد و سلسله چشتیه نظامیه اهمیت بیشتری دارد. اما در سیرالاقطاب، پس از ذکر شیخ فریدالدین شکرگنج، از شیخ علاء‌الدین علی احمد صابرو و جانشینان او، یعنی از مشایخ سلسله صابریه که به موازات سلسله نظامیه، سرگرم تعلیم و ارشاد بوده‌اند یاد شده است که از این نظر کتاب او حایز اهمیت است. نظیر این گونه انشعاب‌ها را در سلسله‌های عرفان و تصوف اسلامی، حتی از همان ادوار پیشین، در تاریخ تصوف می‌توان یافت. اما در تاریخ طریقت چشتیه در هند، علاوه برگسترده‌گی آن سرزمین، تاکید بر این رسم و شیوه مشایخ طریقت بایسته می‌نماید. و آن این است که هر یک از مشایخ چندین خلیفه داشته‌اند به‌طور مثال خواجه معین‌الدین چهارده خلیفه و

قطب‌الدین بختیار بیست دو خلیفه داشتند. رسم مشایخ چشت چنین بوده است که خلفای خویش را پس از نیل به این مرتبه و انجام تشریفات خاص با منشوری که به دست آنان می‌داده‌اند به ولایت ناحیه‌ای منصوب می‌کرده‌اند. با آنکه روابط نزدیک میان این خلفا و مشایخ روشن و شفاف بر پایه احترام و اطاعت و ارادت خلفا به مشایخ بوده است، گسستگی در این روابط تا آن‌گاه که مشایخ در قید حیات بوده‌اند، به وجود نمی‌آمده است. گاه مشایخ به آن ولایات برای دیدار خلفا و مریدان می‌رفته‌اند و گاه خلفا با کسب اجازه از مشایخ به زیارت و دیدار آنان می‌آمده‌اند. اما پس از رحلت مشایخ بزرگ سجاده‌نشین و تعیین جانشین جدید، آن راه و روش پیشین برجای نمی‌مانده است و خلفا خود سجاده‌نشین و مرشد کامل می‌شده‌اند و همان‌گونه که پیشتر ذکر شد، جانشینان و خلفایی می‌داشته‌اند و به این ترتیب شاخه دیگری از همان ریشه کهن و وفادار به اصول پدید می‌آمد. گو این که گاه ممکن بود تغییرات و تصرفاتی نیز در پاره‌ای از سنن و عادات به وجود آید.

چنین به نظر می‌رسد که سلسله چشتیه نظامیه عمدتاً در دهلی که پایتخت سیاسی نیز بود حضور داشتند و از آنجا خلفای خود را به نواحی مختلف می‌فرستاده‌اند و سلسله چشتیه صابریه در اجمیر و کلیر و پانی پت تمرکز داشته‌اند. رابطه اخوت میان مشایخ و خلفای هر دو شاخه مهم همواره وجود داشته است و حتی سفرهایی نیز به قصد دیدار و زیارت صورت می‌گرفته است. پیش آمدن نقار و گاه مناقشه میان خلفایی که به یک ناحیت مأمور می‌شده‌اند، امری محتمل بوده است. چنان که گاه چنین می‌شده است و غالباً پیشین جای خویش را به خلیفه جدید می‌سپرده است و به ناحیه‌ای دیگر می‌رفته است. برای مثال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

وقتی که خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی از سوی خواجه معین‌الدین منشور ولایت دهلی یافت، شیخ نجم‌الدین صفری از این بابت به خواجه معین‌الدین شکایت کرد و خواجه به قطب‌الدین بختیار دستور داد تا دهلی را ترک کند، اما مردم دهلی اعتراض کردند و خواجه معین‌الدین دستور خویش را لغو کرد. (۱۵۹)

به شمس‌الدین ترک ولایت پانی پت داده شد در حالیکه شیخ شرف‌الدین قلندر در

آنجا بود و او از خواجه قطب الدین بختیار ولایت داشت. پیغام‌ها میان آن دو رد و بدل شد. سرانجام شیخ شرف الدین اول به باگه‌وطی رفت و سرانجام آنجا را نیز ترک کرد و به مضافات قریه کرنال رفت. خویشان او پیکرش را مخفیانه به پانی پت آوردند (۱۹۳) نزاع برادرزاده‌های شیخ عثمان زنده پیر را بر سر صاحب سجادگی نیز از این شمار باید دانست. این مناقشه با رعایت و حمایت سلطان ابراهیم لوده‌می با تقسیم شدن صاحب سجادگی به دو نفر خاتمه یافت (۲۳۳)

باری شیخ فریدالدین شکرگنج خلفای بیرون از شمار داشت، آنچه در ملفوظات ثبت شده است بیست تن اند که همه را مؤلف برمی‌شمارد و سپس می‌گوید «افضل‌ترین و مشهورترین خلفای آن حضرت سه کس اند: سلطان‌المشایخ حضرت شیخ نظام الدین اولیاء و تاج‌الاولیاء غوث صمدانی حضرت شیخ علاء الدین احمد صابر کلیری و قطب عالم شیخ جمال هانسوی. (۱۷۹)

شیخ فریدالدین شکرگنج گفته است: علم ظاهری و باطنی من به شیخ علاء الدین احمد صابر و به شیخ نظام الدین بدایونی سرایت کرده و جای دیگر گفته است علم سینه من به شیخ نظام الدین بدایونی و علم دل من به شیخ علاء الدین علی احمد صابر فایز گردید. (۱۸۰)

صرف نظر از اهمیت این سخن‌های پیر در حق این هردو خلیفه که به دستور پیر خرقة ارشاد و سجادگی برتن کرده‌اند، میان این دو شخصیت روابط بسیار حسنه بوده است (۱۸۰) علاء الدین احمد صابر به ولایت دهلی منصوب گشت و علی‌الرسم باید منشور ولایت او به دستور فریدالدین به وسیله شیخ جمال هانسوی - که عهده‌دار چنین کاری بود - نوشته شود. شیخ جمال در نوشتن منشور اندکی تساهل کرد و خاموش گشتن چراغ را بهانه قرار داد، شیخ علاء الدین با دم خویش خانه را پر نور کرد، شیخ جمال فرستادن او را با آن دم آتشین به دهلی صلاح ندید و منشور او را پاره کرد و علاء الدین نیز سلسله مشایخ او را پاره کرد. باری با رای فریدالدین، علاء الدین احمد صابر به کلیر رفت، جایی که مشایخ و پیران و علمای بسیار در آن حضور داشتند، و از این بابت به شیخ فریدالدین شکرگنج شکوه کرد.

پیر به او اطمینان داد که آن ولایت از آن اوست. بنابراین در کلیر ماند و در آنجا قبول یافت و کارهای بایسته‌ای برای طریقت چشتیه انجام داد تا آنجا که به گفته الله‌دیه مثل تصرّفات او در خاندان چشتیه از کس دیگری ظاهر نشده است. (۱۸۵)

شیخ جمال هانسوی علاوه بر نوشتن مثال‌ها، مأمور نگارش ملفوظات فریدالدین شکرگنج نیز بود. ظاهراً پس از اختلافی که میان او و شیخ علاءالدین احمد صابر پیش آمد، در ملفوظات تصرفاتی کرد و آن‌طور که بایسته شیخ علاءالدین صابر بود در ملفوظات به او کمتر اشاره کرد. (۱۸۴) نسب شیخ علاءالدین احمد صابر به حضرت موسی (ع) می‌رسید. خواهرزاده شیخ فریدالدین بود و خلیفه و جانشین او. در دستگاه فریدالدین امور لنگر فقاو مطبخ خاصه شیخ زیر نظر او بود. از آنجا که از مطبوخ تهیه شده سال‌ها نخورد و پیر با فراست خویش از آن آگاه شد، به او لقب «صابر» داد. او از مشایخی است که شعر می‌سرود و در غزل‌ها احمد تخلص می‌کرد. الله‌دیه یک غزل او را بر سبیل تبرک و تیمّن نقل کرده است که حال و هوای قلندرانه دارد (۱۸۱) شیخ علاءالدین صابر - شاید به دلیل تجربه‌ای که از تبعات خلفای متعدد داشت - یک خلیفه بیشتر تعیین نکرد در حالیکه شیخ نظام‌الدین اولیا خلفای بسیار داشت. او نیز چون مشایخ دیگر چشتی به سماع علاقه داشت و رحلت او نیز در سماع بوده است. (۱۸۵، ۱۸۰) سرگذشت شیخ جمال و آنچه بر او آمد نیز خواندنی و آموزنده است. (۱۷۲)

باری سلسله چشتیه صابریه از علاءالدین احمد صابر آغاز می‌شود و جانشینان او آن را ادامه می‌دهند که سیرالاقطاب عمدتاً بر محور این سلسله تألیف شده است. آخرین شیخ بزرگ این سلسله که ذکرش به تفصیل در این کتاب آمده است جلال‌الدین کبیر اولیاء قطب عالم است که پس از او شیخ احمد عبدالحق رودلوی برمسند خلیفگی و ارشاد می‌نشیند. الله‌دیه با یادآوری دعای قطب عالم جلال‌الدین کبیرالاولیاء در حق شیخ احمد رودلوی که متضمّن باقی ماندن سلسله ولایت در او و فرزندانش می‌باشد (۲۲۱) اسامی تعداد کثیری از مشایخ دیگر سلسله صابریه را برمی‌شمارد که در پاره‌ای از موارد با آگاهی‌های سودمند همراه است. الله‌دیه در

پایان این بخش یادآوری می‌کند که «تمام شد ذکر حالات اولیای عظام سلسله صابریه (۲۲۴). از این پس کتاب با ذکر عبدالحق رودلوی، بهرام بیدلوی، شیخ نظام سنّامی، خواجه شبلی، خواجه عبدالقدوس، خواجه عبدالکبیر، خواجه عثمان زنده‌پیر، خواجه نظام‌الدین و سرانجام پیر خود او شیخ عبدالسلام شاه‌اعلی ادامه می‌یابد. نکته جالب در مورد شیخ عبدالسلام، رسیدن سلسله مشایخ او به نظام‌الدین اولیا است (۲۳۶) به این ترتیب می‌توان گفت. الله‌دیه نیز از پیروان و مشایخ این سلسله می‌باشد.

الله‌دیه در شمار منابع خود از کتاب سیرالاولیا نیز یاد می‌کند. مؤلف این کتاب سید محمد نورالدین مبارک کرمانی (۷۹۰) معروف به میرخرد است. کتاب او که ده باب دارد متضمن مبانی اعتقادات صوفیه (از باب ششم تا دهم) و شرح حال مشایخ چشتیه قطب‌الدین بختیار کاکلی و فریدالدین شکرگنج و به‌ویژه نظام‌الدین اولیا می‌باشد. اطلاعات سودمندی درباره تعدادی از شاعران و مریدان نظام‌الدین اولیا مانند خواجه حسن دهلوی و امیر خسرو دهلوی نیز در آن آمده است.

باری چنانکه اشاره شد محوری‌ترین شخصیت مطرح در این کتاب خواجه نظام‌الدین اولیا و مریدان اوست همین خود نشان می‌دهد که مؤلف از پیروان سلسله چشتیه نظامیه بوده است. با توجه به زمان تألیف کتاب و تقدیم آن به فیروزشاه تغلقی (۷۵۰-۷۷۰) اطلاعات موجود در کتاب از اوایل نیمه دوم سده هشتم هجری فراتر نمی‌رود.

کتاب دیگری که باز مشتمل بر احوال مشایخ بزرگ چشتیه می‌باشد و پیش از سیرالاقطاب نگارش یافته است «سیرالعارفین» نام دارد. مصنف کتاب حامد فضل‌الله کنبوهی دهلوی (۹۴۲هـ) است که به درویش جمالی، شیخ جمالی و ملاجمالی نیز شهرت دارد. در این کتاب از خواجه معین‌الدین، فریدالدین شکرگنج، نظام‌الدین اولیا، رکن‌الدین ابوالفتح بن صدر عارف، حمیدالدین ناگوری، نجیب‌الدین متوکل، جلال‌الدین محمود اودهی، جلال‌الدین بخاری مخدوم جهانیان و سماء‌الدین کنبو سخن رفته است. چون کتاب به همایون گورکانی تقدیم

شده است، سال تألیف آن باید میان ۹۳۷ تا ۹۴۲ هـ باشد. چنان که دیده می شود در این کتاب نیز پس از خواجه نظام الدین اولیا مشایخ و جانشینان او مورد توجه بوده اند. جالب است که یادآوری شود احوال خواجه بهاء الدین زکریا مولتانی نیز در شمار خواجگان در این کتاب آمده است که خواجه از سرسلسله های سهروردیه در هند می باشد و نه چشتیه. چنان که در سیرالاقطاب یادآوری شده است روابط میان خواجه بهاء الدین زکریا و مشایخ چشتیه از جمله خواجه قطب الدین بختیار و فرید الدین شکرگنج بسیار موذت آمیز و صمیمانه بوده است (۱۵۰، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۳۸ و ۲۴۱) و شاید دلیل ذکر او در سیرالعارفین و به کرات یادآوری رفتار و کردار و سفرهای او برای دیدار مشایخ چشتیه در سیرالاقطاب همین باشد. باری سیرالاقطاب در میان این منابع با آنکه متأخرتر است از جهت اشتغال بر احوال مشایخ چشتیه صابریه و مشایخ متأخرتر نظامیه و اطلاعات سودمندی که در بردارد اهمیت پیدا می کند. الله دیه مراتب ارادت خود را به مشایخ صابریه به تکرار یاد کرده است. اطلاعات او از مشایخ متأخر که هم زمان با او بوده اند بیشتر از چشم دید خود اوست (۲۲۳). الله دیه فرصت خوبی داشته است تا به عنوان یک مرید و شیخ چشتی، مزارات خواجگان و مشایخ و پیران را زیارت کند به همین لحاظ در کتاب او می توان نشانی دقیق گورجای و بناهای مزارات مشایخ را یافت. این نکته علی الخصوص در پایان ذکر قطب عالم خواجه کبیر اولیاء به هنگام ذکر خلفای او بیشتر جلوه گر می شود. او نه تنها یکی یکی آنها را برمی شمارد بلکه مزار یک یک را نیز نشان می دهد که در کجاست؟ (۲۱۶ و ۲۱۷)

علاوه بر این ها در این کتاب آگاهی های سودمندی از تعالیم و رسوم طریقت چشتیه می توان به دست آورد. تفصیلی ترین تعالیم که عمدتاً بر سنن طریقت چشتیه مبتنی است در بخش مربوط به هندالنبی، خواجه معین الدین حسن سجزی آمده است. چنان به نظر می آید که مصنف نیز بر نقش خواجه معین الدین و تعالیم و آراء و افکار و کردار و رفتار او علی الخصوص بنیان گذاری این طریقت در هند و تربیت خلفا و گسترش این طریقت آگاهی داشته است. از گفتار خواجه معین الدین در این کتاب با طریقه او (۱۳۵)، دوازده مقام خواجگان چشت (۱۳۹) چهارده مقام (۱۳۹) ده

شرط اهل طریقت و ده ویژگی اهل حقیقت (۱۳۹-۱۴۰) شغل و عمل اهل سلوک و طایفه عشق، روش عارف، محبت، تجرید، توکل و جد و سماع (۱۴۰-۱۴۱) و دیگر تعالیم او آشنا می‌شویم.

یکی از سنت‌های رایج در میان مشایخ چشتیه، منقلب کردن خلفا و جانشینان به لقب خاص است که رکن دوم این القاب «الدین» است. این نکته نه همان از متن یک مثال خلافت که در این کتاب آمده است دانسته می‌شود بلکه بررسی القاب مشایخ این طریقت نیز آن را تأیید می‌کند. به این ترتیب از مشخصات بارز القاب مشایخ این طریقه دو لقب خواجه و «الدین» است مانند خواجه معین‌الدین حسن سجزی، خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی، خواجه فریدالدین شکرگنج اجودهنی

...

نکته‌ای که از نخستین شیخ چشتی تا پایان کتاب در مورد اکثریت فریب به اتفاق مشایخ چشت مکرر و موهوم می‌شود سماع و وجد و رسوم برپای داشتن آن به وسیله مشایخ چشتیه است. کهن‌ترین اشارت در باب این سنت را در روایت خواجه عبدالله انصاری یافته‌ایم. برپایی مجالس سماع که معمولاً با قول و غزل نیز همراه بوده است. از قدیم، همواره با مخالفت علمای ظاهری مواجه بوده است که گاه با تعقیب و آزار و احضار به دربارهای حاکمان و پیشگاه قاضیان و مناقشه و مناظره همراه بوده است. مشایخ چشتیه که اهل وجد و سماع بوده‌اند، از این گونه اعتراض‌ها و مخالفت‌ها و آرزوها و احضارها در امان نبوده‌اند که نمونه‌های آن را می‌توان در مورد شیخ احمد چشتی (۶۳-۶۴) خواجه یوسف چشتی (۷۷-۷۸) خواجه مودود چشتی (۸۷) قاضی حمیدالدین ناگوری و خواجه قطب‌الدین بختیار (۱۵۱ و ۱۵۲) می‌توان دید.

یکی از پرشکوه‌ترین مجالس سماع، مجالس عرس مشایخ بود که در آن علاوه بر مریدان و عامه مردم، غالب مشایخ بزرگ عصر نیز شرکت می‌کردند. به طور کلی در پایان مجالس سماع و به ویژه مجالس عرس به همه شرکت‌کنندگان غذا داده می‌شد. براساس اطلاعات سیرالاقطاب، خواجه ممشاد دینوری نخستین کسی است که عرس مشایخ را برپای می‌داشت و در پایان مراسم به مردم طعام می‌داد (۵۵)

خواجه مودود چشتی نیز در پایان مجلس سماع مردم را اطعام م یکرد (۸۳، ۱۵۲) مجالس سماع او با تلاوت آیات کلام الله مجید آغاز و پایان می یافت. ظاهراً نعره زدن در حال وجد و سماع در مجالس مشایخ چشتیه رسم بوده است. خواجه شریف زندنی در مجلس سماع نعره‌ها می زد، خلفای پس از او این رسم را حفظ کرده‌اند. از سیرالاقطاب برمی آید که در مجالس سماع خواجهگان چشت در هند، قوالان و غزلخوانان اشعار و ابیات فارسی می خوانده‌اند (۱۶۱). با آنکه زبان فارسی در عصر حاضر در هند گویندگانی ندارد ولی این رسم یعنی خواندن اشعار فارسی در موسیقی قوالی همچنان برجای مانده است. خواجه معین‌الدین سجزی (۱۴۲) خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی (۱۶۱) خواجه علاء‌الدین علی احمد صابر (۱۸۰ و ۱۸۵) از مشایخی‌اند که به گفته الله‌دیه، مرغ روح‌شان در سماع از قفس تن پرواز کرده است.

خوشبختانه در سیرالاقطاب یک نمونه از مثال‌های خلافت (مثال خواجه شمس‌الدین ترک برای خلافت خواجه جلال‌الدین کبیرالاولیا) ثبت شده است که می‌تواند نمونه خوبی برای مثال‌های دیگر باشد. در این مثال پس از ستایش پروردگار و درود فرستادن بر پیامبر اکرم (ص) نام تمام مشایخی که سلسله شیخ از طریق آنان به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و از او به حضرت رسالت می‌پیوندد با قید ولایات آنان ذکر شده است. در این مثال به صراحت قید و اظهار شده است که شیخ آنچه را که از پیران و مشایخ پیشین، در ظاهر و باطن، اکتساب کرده است به جانشین خود تسلیم می‌کند و تاکید می‌کند که این مثال و علامات به جز او به کس دیگر داده نمی‌شود. (۲۰۱)

آنچه که همراه مثال داده می‌شده است عبارت بوده است از خرقة خاص، کلاه چهار ترک، عصای مشایخ پیشین، مصحف شریف، مصلی و تسبیح (۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۴۲، ۲۵۰) پیر به هنگام اعطای این علامات دانش و علمی را که از پیران پیشین به او رسیده بود به شمول اسم اعظم الهی که سینه به سینه به او رسیده بود، به جانشین خود ارزانی می‌داشت. چنان که بیشتر اشارت شد، مشایخ چشت لقب خواجه داشته‌اند. درست است که

ممشاد دینوری به خواجه اسحاق لقب خواجه چشت داد و پس از این لقب به جانشینان و خلفای او نیز رسید، اما شیخ الله‌دیه نکته دیگری را در مورد اطلاق لقب خواجه ذکر می‌کند که قابل تأمل است. او می‌گوید: خواجه لقب سادات صاحب ولایت است و هر که سید صحیح‌النسب است به همین لقب معروف است. (۱۹۹) در سیرالاقطاب مشایخ چشت همگی از سادات صحیح‌النسب بوده‌اند. مقدم آنان شیخ ابوالاحمد چشتی نسبت به حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب (ع) می‌رسد. (۶۱) خواجه یوسف چشتی از سادات حسینی است که از طریق امام حسن عسکری (ع) و امامان دیگر، نسبت به امام حسین (ع) می‌رسد. (۷۴) شیخ مودود چشتی نیز چنین است و شهرت نسبت او برهمگان از اهل ایمان و ایران و توران و هند روشن است. (۸۰) خواجه معین‌الدین نیز سید حسینی بوده است. (۱۰۳) هم چنین است نسبت قطب‌الدین بختیار کاکلی که نسبت او از طریق مشایخ چشت به امام محمدنقی (ع) می‌رسد (۱۴۴) شمس‌الدین ترک نیز از سادات صحیح‌النسب ترکستان است (۱۸۸) به این ترتیب می‌بینیم جمعی از مشایخ چشتیه به‌ویژه چشتیان نخستین همه از سادات بوده‌اند و به همین سبب سلسله نسبت چشتیه از طریق امامان به پیامبر اکرم (ص) می‌رسد. از میان مشایخ چشتیه سلسله نسب شیخ فریدالدین شکرگنج به ابراهیم ادهم و از طریق او به خلیفه دوم (۱۶۴) و نسب شیخ جلال‌الدین محمد کبیرالاولیاء و همچنین شیخ عبدالسلام شاه اعلی به خلیفه سوم می‌رسد. (۲۰۰ و ۲۳۷)

شیخ الله‌دیه کتاب خویش را در سال ۱۰۳۶ آغاز در سال ۱۰۵۶ هجری به پایان برده است. آخرین شخصیتی که در کتاب او مطرح می‌شود، پیر او شیخ عبدالسلام معروف به شاه اعلی می‌باشد. الله‌دیه ملفوظات پیر خود را گردآوری کرده است و نام آن را «جواهر اعلی» گذاشته است. او خود در آغاز کتاب خویش یاد کرده است که در این کتاب از منابع پیشین مانند تذکرة الاولیای شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و نفحات الانس نورالدین عبدالرحمن جامی بهره برده است. کتاب او از نظر آرایش مطالب آغازین و شیوة احوال و واقعات مشایخ و نقل سخنان آنها کاملاً با شیوة تذکرة الاولیاء مانند است. در آغاز ذکر هر یک از مشایخ مطلب را با سجع آغاز می‌کند

و قافیه آخرین سجع با نام کسی که ذکر می‌رود هم‌آهنگ است مانند:
 «آن شرف‌الاسلام و المسلمین، آن مخصوص به عنایات رب العالمین، آن ظل الله فی
 الخلق، آن سیف‌الله الناطق بالحق، آن سرور مشایخ کبار، آن حجت اولیای نامدار...
 آن در همه اوصاف موصوف، آن منبع الاحسان و الجود حضرت قطب‌الدین مودود
 چشتی» (۷۹-۸۰)

«آن سیداولالباء، آن سرور الازکیاء، آن زین ضحاب، آن رکن ارباب... آن سیدالاولیاء
 و مقتدای تصوف حضرت ناصرالدین خواجه یوسف چشتی (۷۳) چنانکه در این
 نمونه‌ها دیده می‌شود شباهت فراوانی با سرمشق پیشین او تذکره‌الاولیا دارد.
 همچنین وقتی که به بیان احوال و تاریخ مشایخ می‌پردازد به پیروی عطار جملات را
 با «نقل است» شروع می‌کند. اگر از سجع‌های آغازین بگذریم نثر او در مجموع نثر
 روان و ساده است به نظر می‌رسد در این شیوه نیز تحت تأثر عطار باشد. الله‌دیه از
 دانش و سواد کافی برخوردار بوده است. در شعر به‌ویژه ماده تاریخ سازی که از
 سرگرمی‌های سده یازدهم است، دستی داشته است. چند بیت از اشعار او در کتاب
 آمده است. سیرالاقطاب را باید در میان متون نثر این عهد که بیشتر عرصه
 خودنمایی‌های ادیبانه و عرضهٔ تکلفات است نمونه‌ای از نثر شیوای این دوره
 به‌شمار آورد. البته این از برکت تربیت خانقاه است که در آن از تصنع و تکلف خبری
 نیست. با این حال نثر او از تحولاتی که در زبان فارسی دری در این دوره در هند رخ
 داده است به‌دور نمانده است. از ویژگی‌های مهم نثر او به کار بردن افعال متعددی
 است آن هم به شیوه‌ای که در زبان مردم آن دیار معمول شده است مانند:

گویاندن: گفتن (۱۳، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۱۸۷ و...)؛ ادعا کردن: ۱۱۹، ۲۳۲ و ادار به گفتن

کردن: ۱۱۳

کنانیدن: وضو بکناند ۲۵، ۸۳، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۵۱

دهانیدن: دادن ۳۷

کندیدن: کندن ۷۹، ۱۰۴، ۲۴۵، شویاندن: شستن: ۱۰۱

و استعمال برخی قیده‌ها مانند:

گاهی: هیچگاه: ۴۱، ۶۳، ۷۴

حتی که: تا آن‌گاه، تا آنکه: ۱۸، ۲۷، ۱۰۶، ۱۴۲، ۲۰۷

خال خال: تک و توک ۲۲

همگین: همه، کلاً ۴۸، ۱۲۶

همه‌ها: همه، همگی ۴۹، ۸۹، ۱۶۲

هر همه را: همه را ۵۵

هرگاه: چون، وقتی که ۶۴

و برخی کلمات و اصطلاحات در زبان آن روزگار مانند:

خطر: اندیشه و فکر پنهانی ۲۴۶

پرتافتن: پرتاب کردن، انداختن ۲۳۸

دستک: حلقه، گوبه در ۲۴۴

خندگی: تمسخر، بدمزاجی ۲۴۶

خوش دامن: مادرزن، مادرشوهر ۲۴۸

پذیرفتاری: ضمانت ۱۷

کتخدایی: ازدواج، تأهل ۲۰۸

بددعا: نفرین، دعای بد ۳۵

عالج: معالجه، درمان ۶۵

پشت نامه: شجره‌نامه، نسب نامه ۱۸۸، ۱۹۸

و برخی واژه‌های هندی:

چندول: عماری ۱۷۷

گولر: غذا یا چیزی خوردنی ۱۸۰

گهری: واحد سنجش زمان ۱۹۰

توله: واحد وزن ۲۴۰

چيله: شاگرد، مرید ۱۲۸، ۱۷۰

شیخ هدیه در بخش‌های از کتاب به برخی از سوانح زندگی، مشایخ و پیران و سلسله نسبت خود اشاره کرده است نسب نامه او چنین است: الله‌دیه بن شیخ عبدالرحیم بن شیخ بینا حکیم بن شیخ حسن بن شیخ عبدالصمد بن شیخ بوعلی بن

خواجه یوسف بن خواجه عبدالقادر بن جلال‌الدین کبیراولیا (۲۱۰) از طریق همین اشارات متوجه می‌شویم که وی با برادرانش که در خدمت شاه جهان بوده‌اند به کابل رفته است و برادرش بسیار مشتاق خواندن کتاب سیرالاقطاب بوده است. در این روزها و شب‌های توقف کابل بادی سخت می‌وزد و کتاب در جوی آب می‌افتد و زمانی بر آن می‌گذرد، جلد کتاب بر روی آب دیده می‌شود. کتاب را از آب بیرون می‌آورند با کمال تعجب می‌بینند که جز حواشی صفحات، متن آن نرناشده مانده است و این خود دلیل کرامت مشایخ شمرده می‌شود (۲۵۵-۵۶). ذیل کتاب واقعه‌ای را ثبت کرده است که در آن الله‌دیه در حالی که سیرالاقطاب را زیر بغل دارد خواجه معین‌الدین را در خواب می‌بیند. خواجه از آن کتاب می‌پرسد و وی پاسخ می‌دهد و خواجه کتاب او را تایید می‌کند. (۲۵۶)

نکته‌های گفتنی دیگر در باب مشایخ چشتیه، احوال و اقوال و برخی از آداب و رسوم طریقت چشتیه و دیدارها و زیارت‌های شاهان دهلی با این مشایخ و دیگر اطلاعات تاریخی باقی مانده است که ذکر آنها مقدمه را دراز می‌کند. خواننده خواهنده را به فهرست‌های آخر کتاب دعوت می‌کنم.

این تذکره مشایخ چشتیه نخست در ۱۳۰۶ هجری مطابق ۱۸۷۷ م در مطبعه نول کشور لکنو به چاپ رسیده و پس از آن تا سال ۱۳۳۱ هجری به چاپ چهارم رسیده و پس از آن سه بار به‌ارو برگردانیده شده است. مصطفایی بیگم آن را به نام تذکره خاصان خدا ۱۳۹۷ هجری، محمدعلی جویا ۱۳۰۵ و محمد معین‌الدین دردایی در سال ۱۳۸۲ هجری در کراچی به‌ارو ترجمه کرده‌اند.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

تهران، پانزدهم مردادماه (اسد) یکهزار و سیصد و هشتاد و پنج

محمدسرور مولایی